

وقف
 کتابخانه عمومی **تربیت عالی**
تاریخ تعلیمات تربیت عالی ایران
 از قرن هفتم تا قرن دهم

بقلم آقای ذبیح الله صفا

تعلیمات ابتدائی در خارج از مکاتب
 تعلیمات ابتدائی فقط اختصاص بمکاتب نداشت بلکه عدّه زیادی از بزرگ زادگان در خانهای خود نزد معلمینی که برای ایشان انتخاب می شدند تحصیل میکردند و اغلب امیر زادگان و پسران

سلاطین را مریانی (للهائی) بود که در اعمال و رفتار ایشان نظارت می کردند و بتربیت آنان همت می گذاشتند مانند امیر نوروز بن ارغون آقا که مربی و لله غازان خان پادشاه معروف مغول در ایام کودکی وی بود. برای آشنا کردن این اطفال بنوشتن و خواندن و بعضی از علوم و ادبیات نیز معلمی خاص از میان فضایی عصر انتخاب میشد و این معنی از آنچه که قبلاً در باب تعلیم قرآن فرزندان المستنصر بالله دیدیم بخوبی برمیآید و نیز همین شمس الدین ابوالمظفر علی النیاری که فرزندان مستنصر را بقرآن آشنا کرد در کودکی مستنصر معلم وی بود و خط و حفظ قرآن را بوی آموخت^۱.

یکی از بزرگان شعرای ایران یعنی سلمان ساوجی نیز همین شغل تعلیم را نسبت بفرزند ممدوح خود داشت و اویس پسر شیخ حسن بزرگ پادشاه ایلکانی را تربیت می کرد^۲ و اتفاقاً شاگرد خویش را مانند خود شاعر و منقد سخن بار آورد. علاوه بر این دلایل تاریخی که ذکر شد از کتب ادبی این عهد نیز میتوان در این باب استفاده های فراوان کرد و از آن جمله است گلستان سعدی.

تربیت عالی عامه و ادبی و دینی و مواد و کتب درس
 شرح تربیت متوسط و تعلیماتی که حدفاصل بین تعلیمات مکاتب و تعلیم متون مفصل علمی و ادبی و مذهبی بود قبلاً گذشت و چنانکه گفته ایم پس از این مرحله بتعلم در زیر دست مدرّسین بزرگ میپرداختند.

۱ - الحوادث الجمعه، ص ۲۸۴.
 ۲ - تذکره دولت شاه سمرقندی.

این مدرسین هنگام تدریس بر کرسی می‌نشستند و لباس سیاهی شبیه بطیلسان و موسوم به « طرحه » میپوشیدند و عمامه بر سر می‌نهادند و باسکینه و وقار شروع تدریس میکردند و دو معید در طرفین ایشان ایستاده و سخنانی را که املاء می‌کردند تکرار مینمودند و این از آن جهت بود که شاگردان زیاد بودند و صدای مدرس بدیشان نمی‌رسید. مستمعین نیز معمولاً در پای کرسی قرار می‌گرفتند و سخنان مدرس و دو معید گوش می‌دادند^۱ و گاه در میان این مستمعین بزرگان و رجال سیاسی نیز حضور می‌یافتند. چنانکه چون در ۶۷۱ هارون بن شمس الدین جوینی (که در ۶۷۰ برای ازدواج با دختر احمد بن مستعصم بیغداد رفته بود) بر کرسی درس مدرسه نظامیه نشست و تدریس کرد^۲، علاء الدین صاحب دیوان عم او و کافه ارباب دولت و مدرسین و علما و فقهاء در زیر سده نشستند^۳ و درس او را استماع کردند. در سال ۶۳۴ چون نور الدین ارسلان شاه بن عماد الدین زنگی صاحب شهر زور بیغداد آمد در مدرسه مستنصریه در دعوتی که از او کردند و نیز در مجلس درس مدرسین حاضر شد و بدارالکتب آن رفته ساعتی در آن نشست و سپس از مدرسه بخانه خود رفت.^۳ پیداست که این تشریفات لازم نیست که در همه جا تعمیم داشته بوده باشد و مثلاً بعید نیست که در بسیاری از مدارس مدرس هنگام تدریس بر کرسی قرار نگرفته و مثلاً در صدر مجلس می‌نشسته است^۴، منتهی وقار و سبکینه را بهیچ روی از دست نمیداد و نیز پوشیدن عمامه در هنگام تدریس شاید امری عمومی و لازم بود و نیز در تمام مدارس وجود معیدین لازم نبود و این دوهنگامی حتماً بودند که عده شاگردان زیاد باشد و صدای مدرس بهمته آنان نرسد و بهر حال خصوصی بودن تشریفات مذکور در بعضی از مدارس مهم که شاگردان زیاد داشت بیشتر جنبه یقین دارد.

در این مدارس عالیله زدن شاگردان بهیچوجه معمول نبود و البته اگر خلافی

۱ — برای اطلاع رطرز نشستن مدرسین و لباسهاییکه هنگام تدریس میپوشیدند رجوع

شود به رحله ابن بطوطه ص ۱۴۱ و ۱۴۲ والحوادث الجامعه حوادث ۶۲۶ .

۲ — الحوادث الجامعه حوادث ۶۷۱ .

۳ — ایضاً حوادث ۶۳۴ .

غیر قابل غفران از طالب علمی در مدرسه ای سر میزد تنها منجر باخراج وی از آن مدرسه میگردید.^۱

اما مواد تدریس در این مدارس عبارت بود از فقه و حدیث و تفسیر و علوم ادبیه یعنی صرف و نحو و لغت و امثال آنها و علوم ریاضی و طب^۲ - هر يك از مدارس معمولاً یکی از مذاهب مهم اختصاص داشت. مثلاً مدارس نظامیه در همه جا خاص شافعیه بود و مدرسه که اولجایتو در سلطانیه تأسیس کرد خاص شیعه و مدرسه ای که دوات دار صفیر در بغداد ایجاد کرده بود خاص حنفیه، ولی برخی مدارس بچهارمذهب مهم حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی و برخی مثل مدرسه غازان خان بدو مذهب (شافعیه و حنفیه) اختصاص داشت. اهل هر مذهب بنا بر اصول عقاید خود علوم مذهبی مانند فقه و حدیث را تحصیل میکردند.

در این مدارس معمولاً و غالباً علوم فلسفی و نظری را چندان اهمیت نبود بخصوص که در اواخر قرن پنجم بزرگترین علمای عالم اسلامی آن عصر یعنی امام محمد غزالی آنها را حرام و فلاسفه را تکفیر کرده بود و چنانکه از آثار عده ای از نویسندگان زمان بر میآید این گروه متفکر بفرقه معطله نامیده میشدند و مبغوض و مغضوب متدینین و متشرعین بشمار می آمدند زیرا بعقیده ایشان از دین عاری بودند و خاقانی از شعرای بزرگ قرن ششم صریحاً گفته است که «فلسفی مرد دین مینندارید» و بطور کلی باید گفت که آزادی فکری از این پس تنزل میکند و از اواخر دوره عباسی احترام بعقاید قداماء و گفتار آنان بجای بحث شخصی و فکری می نشیند و اگر احیاناً کسی عقیده ای جدید اظهار کند مردود دیگران واقع میشود. سابقاً و مخصوصاً در قرون ۳ و ۴ و ۵ آزادی عقیده بحدی رایج بود که هر استاد آزادانه عقاید خویش را در هر باب که میخواست اظهار میکرد و بکتب قداماء پای بند نبود و آنچه را که پیشینیان گفته بودند وحی منزل نمیدانست ولی از حدود قرن ششم و مخصوصاً از قرن هفتم بعد گفتار قداماء بکباره بر کرسی نشست و کتب قدیمه که تمدن اسلامی در قبل از حمله مغول گرد آورده بود مرجع طلاب و مدرسین شد و حتی این

۶ - صفة الصفا چاپ هند ص ۱۱۴.

۷ - برای نمونه رجوع شود بشرایط و قننامه مدرسه مستنصریه در شماره اول همین سال.

امر در بعضی از مدارس اجباری گشت چنانکه در سال ۱۳۰۵ از طرف دربار خلافت بمدرسین مدرسه مستنصریه که قبلاً آزاد بودند نتایج تحقیقات خود را بیان کنند امر شد که «از این پس چیزی از تصانیف خود بر طلاب فرو نخوانند و فقها را بحفظ چیزی از آنها وادار و ملزم نسازند بلکه کلام مشایخ را برای حفظ ادب نسبت بآنها و از راه بترک بشناگردان بیاموزند.»^۱ عده‌ای از مدرسین بدین امر تن در دادند و عده دیگر بعدرهایی متمسک شدند ولی بالاخره خلیفه امر کرد که اقوال مشایخ را مأخذ درس قرار دهند و دیگران نیز ناچار اطاعت کردند.^۲ بنابر این دیده میشود که دایره تدریس چگونه محدود گردید و از آزادی عقیده در آن کاسته شد و کلام پیشینیان بر کسی نشست و حالتی که از این پس در ممالک اسلامی و در ایران نسبت بعلم و تدریس آنها پیش آمد کاملاً منطبق است بر اوضاع «اسکولاستیک» در فلسفه و علوم و تعلیم و تربیت اروپائی.

بر اثر همین دفاع از علماء و بزرگان سابق و کتب آنها، کتابهای مهمی در این دوره مغول و تیموری تدوین شد و برای تدریس بکار رفت. در دوره مغول خواجه نصیرالدین طوسی شرح اشارات و تحریر مجسطی و تحریر اقلیدس و امثال این کتب را که جملگی در شرح و توضیح و تبیین عقاید قدماست نوشت و بردود سابقین نسبت بیشریان فلسفه و علوم جوابها گفت (چنانکه در شرح اشارات نسبت بامام فخر رازی کرد) و این کتب او مناظ تدریس و تحقیق در مدارس شد.

دیگر از شارحین بزرگ زمان و ثابت کنندگان عقاید و آراء گذشتگان علامه قطب الدین شیرازی (۶۳۴ - ۷۱۰) است که شرحی بر کتاب حکمة الاشراق سهروردی نوشت و این کتاب نیز از کتب مهم درسی حکمای اشراقی گردید. علامه حلی نیز کتاب درسی مهمی در این عصر نگاشته است بنام قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام در فقه. از مدافعین دیگر عقاید قدما و صاحبان کتب درسی مهم قطب الدین رازی (متوفی ۷۶۶) است که شرح مطالع (لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار) را در منطق نوشت و این کتابوی بسیار مورد استفاده در تدریس شده است.

این کتابها و هزاران امثال این کتب در مدارس مورد استفاده و دقت طلاب بود ولی رد آنها بهیچ روی معمول نبود. اگر کسی از محصلین و طلاب اجتناباً بر آنها میپرداخت از بی آن بود که بر مطالب کتاب نیک دست یابد و بخوبی اثباتشان کند و در مقابل رد دیگران قدرت استقامت داشته باشد، بالاخره بحث یازد یا اشکال بر سر الفاظ بود نه در اصل عقاید و «ان قیل» های کتب در این ایام و ایام متعاقبه خود بهترین شاهد مدعای ماست. بنا بر این ما در طرز تدریس عصر مغول باید بطور قطع بگوئیم که تحمیل و تدریس بیرونی از عقاید قدماست نه با انکاء بر عقاید جدید، چنانکه مثلاً در طی تمام این قرون سه گانه عقیده چندان جدیدی در علوم نظری و عقلی ایجاد نشده است. عین همین کیفیت در دوره تیموری مشهود است جز اینکه در دوره مغول بازار علوم عقلی و نقلی رایج تر بود و در عهد تیموری وسعت این رواج و رونق کمتر است. از کتب مهم درسی این زمان بیشتر کتب جامی است مانند اشعة اللمعات که بر کتاب لمعات نوشته شد و نیز کتب مهم دیگری بوسیله علمائی چون علامه دوانی و امثال او نوشته شد که همگی مناط تدریس واقع شدند ولی این حدس قوی تر بنظر می آید که در میان کتب درسی این دوره علی الظاهر همان کتب درسی دوره مغولی و قبل از آن بیشتر طرف توجه بوده باشد.

اما علوم ادبیه و تعلیم آن در این سه قرن گذشته از آنکه حالت خوبی نداشت بطرف پیچیدگی و اغلاق رفت. در کتب ادبیه این زمان که بزبان عربی تألیف شده است بیشتر استدلالات منطقی و قیاس دیده میشود در صورتی که کتب لسانی باید منکی بر استقراء در زبان و موارد استعمال لغت در نزد اهل زبان باشد نه بر اصول منطقی نمونه این که گفته ایم کتابهای رضی الدین استرابادی (الکافیة در نحو و الشافیة در صرف) است که اتفاقاً از کتب مهم درسی بشمار می آید، دیگر کتاب مطول می باشد که بیشتر منکی بر تخیل است تا بر حس و مشاهده، و این کتاب هنوز هم از جهت تحقیق عمیقی که در زبان عربی دارد در جزء کتب مهم درسی است. پیداست که وقتی اینگونه کتب مناط تدریس باشد طرز تدریس نیز که مبتنی بر سبک و رویه آنهاست از روش صحیح تحصیل زبان که امروزه در ممالک متمدن مرسوم است دور میشود. این کیفیت در دوره

تیموری نیز تقیب شد و هنوز هم در تحصیلات عالیّه زبان عربی این استدلالها و بحثهای منطقی وجود دارد.

یکی از امور بسیار مهم که مخصوصاً از اواخر قرن هفتم بعد باید بآن از جهت نفوذ عظیمی که در روح تدریس کرده است توجه داشت تأثیر شدید مذاهب در علوم عقلیه و نظریه است چه پس از حمله مغول مردم بر اثر ابتلاآت بیابانی بمبدائی ماوراء الطبیعی بیشتر متوجه شدند و در نتیجه اعتقاد شدید بمبادی مذهبی مذهب قدرت و نفوذی عظیم در میان آنان پیدا کرد و حتی بخرافات و اوهام منجر شد و بازار تعصب بشدت رواج گرفت. این تعصب و عقیده مذهبی مستقیماً در علوم و فلسفه تأثیر کرد و آنها را وادار نمود که با اصول مذهبی هم رنگ شوند این است که از قرن هشتم به بعد فلسفه را بشدتی بیش از پیش در کار اثبات مبادی مذهبی می بینیم و هنوز هم فلسفه مشرق در اثبات معراج جسمانی و کرامات خارق العاده انبیاء و اولیاء پافشاری میکنند.

پس بر روی هم باید گفت که علوم عقلی و حکمی از این پس بیشتر بکلام نزدیک میشود منتهی با طرقی دیگر و از فلسفه بمعنی حقیقی که بحث آزادانه در اصول و مبادیست دور میشود. این تحول شدید در طرز و روح تدریس چنانکه گفتیم ناچار مؤثر افتاد و از این پس در مدارس روح تعصب شدیدی دمید و حتی خرافات را نیز بنظر طالبان علم در زمره امور ممکن الوقوع درآورد.

امر دیگری که در تاریخ تربیت بعد از مغول باید زیاد مورد اهمیت و دقت قرار گیرد معمول شدن زبان فارسی در تعلیمات ابتدائی و میانه است که ظاهراً پس از ختم قرآن شروع می شد و این معنی از بهارستان جامی چنانکه دیده ایم بخوبی بر می آید.

در کتب درسی این عصر دو طریق مختلف مشاهده میشود یکی تفصیل بینهایت و دیگری اقتصار بیحد و پیداست که این هر دو امر بحال تحصیل و محصل مضر است. در ضرری که از کتب دسته اول، بر اثر مانع شدن فکر محصلین از تمرکز در امور صریح روشن، باهر تحصیل وارد می آید بحثی نیست اما در باب کتب دسته دوم باید گفت که مقصود از پیمودن راه اختصار در کتب درسی و فشردن مطالب زیاد در جمله

های بسیار کوچک و مختصر این بود که محصلین بتوانند باسانی بحفظ مطالب قادر آیند و البته این کار بر اثر افراط در کاستن از تفصیلات بیهوده و تندوین مطالب در کتب محدود پیداشده و سرانجام آن بدینجا کشیده است. در این گونه کتب متعلم که با يك سلسله از مسائل بسیار درهم فشرده و پرمعنی مصادف است ناچار است که بر سر هر جمله مدنی بتفکر و تعمق پردازد و با زحماتی فراوان بر معانی آنها دست یابد و گاه نیز بر بسیاری از آنها دست نیافته از سر آن بگذرد و این امور خود از نظر تربیتی بسیار مضر میباشد. ابن خلدون کاملاً بنقص این رویه برخورد و از آن انتقاد کرد^۱.

چنانکه سابقاً گفته ایم از خصائص این دوره که در تاریخ سبب استفاده از کتب تربیت آن بحث می کنیم این بود که اندک اندک برای معین درسی تدریس در مدارس کتب درسی معینی در میان آمد و البته سبب استفاده از کتب درسی معین این بود که

فکر محصلین بر اثر رجوع بکتب مختلف و مواجه شدن با عقاید گوناگون مشوش نشود و بالنتیجه از تحصیل باز نایستند؛ و یا اینکه وقت ایشان تلف نگردد و مدت تحصیل آنان بطول نینجامد؛ و از متفکرین این عصر ابن خلدون در فصلی راجع باین موضوع سخن میراند و میگوید: زبان آورنده ترین چیزها برای مردم در تحصیل علم و وقوف بر غایات آن کثرت تألیف و اختلاف اصطلاحات در تعلیم و تعدد طرق آن و خواندن متعلم و شاگرد بحاضر کردن جمیع آنهاست تا اینکه لیاقت مقام تحصیل یابد. چه در این صورت متعلم محتاج است که تمام آنها یا غالب آنها را حفظ کند و طرق مختلف آنها را مراعات نماید ولی عمر وی که بتحصیل يك رشته منحصر گردیده بخواندن آنچه که در يك صناعت نوشته شده است نیز وفا نمیکند پس ناچار قصوری در میان خواهد آمد و این حالت ناگزیر در فرود رتبه تحصیل قرار خواهد گرفت و مثال این در قفه مالکی کتاب مدونه و شروح ققهیه است که بر آن نوشته شده است مانند کتاب ابن یونس واللخمی و ابن بشیر و التنبیهات و مقدمات والبیان و التحصیل علی التعمیه و همچنین است کتاب ابن حاجب و شرح هائی که بر آن نوشته شده، و محصل در این صورت محتاج

است بتمیز طریقه قیروانده از قرطبه و بغدادیه و مصریه و طرق متأخرین از آنها و احاطه بتمام اینها و حال آنکه این جمله بتمامی مکرراست و این تکرارها جز یک معنی واحد ندارد؛ از طرفی چون محفوظ داشتن تمام اینها نیز از متعلم مطالبه میشود؛ بالنتیجه عمر او در یکی از این جمله صرف شده و بغایتی نمیرسد و حال آنکه اگر معلمین فقط بمسائل اصلی مذهبی اکتفا کنند کار سهل شده و حفظ آنها آسان میگردد. و نیز نظیر این در علم عربیت کتاب سیبویه و شروحنی که بر آن نوشته شد و طرق مصرین و کوفین و بغدادیین و اندلسیین و طرق متقدمین و متأخرین مثل ابن حاجب و ابن مالک و جمیع آنچه که در این علم نوشته شده است میباشد...

پس با این تفصیل معلوم شده است که علت مرسوم شدن کتب درسی معین در تدریس علاوه بر اسبابی از قبیل ایمان بقدما و تعصب در صحیح دانستن عقاید گذشتگان و امثال اینها که قبلاً گفته ایم، چه بوده است و بیداست که این امر نیز خود یکی از جهات رکود افکار در زمینه علوم شده است.

منظور از تحصیلات ابتدائی جز رفع حوائج مدنی و

مقصود از تحصیل

دینی چیزی نبود اما تحصیلات عالی که تحصیلات متوسط

و میانین مقدمه آن بشمار میرفت برای وصول بمقامات عالی اجتماعی و دینی و علمی و سیاسی بود زیرا قضاة و وزراء و کتاب و ائمه دین و وعاظ از میان همین دسته بیرون می آمدند و مدرسین نیز از همین اشخاص انتخاب میشدند. اما باید متذکر بود که این غرض غایت بالعرض تحصیلات بود و غایت بالذات غالباً تبحر در علوم ادبیه و حکمیه و دینیه و اطلاع بر اسرار مکنونه بوده است و از اینروست که ما مردم متبحر فاضلی در میان محصلین این عصر می یابیم از قبیل قطب الدین شیرازی و علامه حلّی و علامه دوانی و جامی و غیاث الدین جمشید کاشانی و امثال این بزرگان.

بین مدرسین و محصلین رشته و داد و ارادت بسختی

روابط مدرسین و محصلین

محکم بود و این از خصائص تربیتی تمدن اسلامی

و حقوق هر یک نسبت بدیگری

است و کمتر کسی می توان یافت که نسبت با استاد

خویش روی خوشی در حق شناسی نشان ندهد و با اساتید خود وفاداری نکند. اساتید را نیز نسبت بشاگردان جدی و مستعد علاقه تام بود و آنها را چون فرزند خویش دوست می داشتند و این معنی در تمام تمدن اسلامی از شرق گرفته تا غرب همه جا مشاهده میشود. تشویق معلمین و فضلا و حتی امرای زمان از محصلین نیز که از خصایص این تمدن درخشان است در عهد ما نحن فیه وجود داشت چنانکه جامی که در سمرقند در میان طلاب با استعداد و فضل مشهور شده بود از استاد خویش مولانا فتح الله تبریزی نیکبیا دید و همین استاد جامی را در سمرقند چنان مشهور کرد که از فضلی بزرگ و بانفوذ نصر « قاضی زاده روم » معاصر و همکار غیاث الدین جمشید کاشانی بدیدن او رفت و از وی نیکبیا گفت او را تشویق کرد و بالاخره میرزا الغ بیگ چون از فضل و استعداد این محصل دانشمند و فعال آگاهی یافت او را بخدمت خواند و در مجلس خود بر صدر نشاند و از هر باب با وی سخن گفت^۱. از حقوق معلمین و وظایف محصلین نسبت بایشان رعایت کردن حق آنان بود در هر حال بخصوص که احادیثی در این باب از بزرگان و ائمه دین روایت شده بود و بالتسبیح رعایت حق معلمین وجهه مذهبی داشت: ملا معتقد بودند که متعلم باید همیشه معلم را سلام کند و تحیت گوید و در قفای او نشیند بلکه با وی در نشستن رویاروی باشد و در نزد او بدست و سر و چشم اشاره نکند و او را بسوآلهای بیفایده رنجه ننماید و در نزد وی برخلاف قولش بنقل اقوال نپردازد چه باین کار بد و وهنی وارد میکند، و از طول صحبت استاد اظهار ملالت ننماید و بسخنان او بنیکی گوش فرا دارد و آوای خود را از آوای معلم بلندتر نکند و اگر کسی از استاد سوآلی کرد او در جواب پیشی نجوید و در مجلس او با کسی سخن نگویید و او را در قفایش بیدی یاد نکند و اگر کسی از استاد بدگونی آغاز کرد ویرا ازین کار باز دارد و عیبهای استاد را از انظار بیوشاند و بادشمنان استاد نیامیزد^۲.

۱ — مقلمة بهارستان جامی ، طهران .

۲ — طرائق الحقائق ص ۲۵ — ۲۶ اگرچه این کتاب متأخر است ولی بلاشک این

احکام خواه بدین شکل و خواه بصوری دیگر همیشه در عالم اسلامی وجود داشت .

وظایف خصوصی
محصّلین
 بر محصلین فرض بود که علم را برای طلب ریاست یا امور مادی تحصیل نکنند و این خود از بهترین و بالاترین شرایط تحصیل در این قرون بود.

دیگر از وظایف محصلین که از مهمترین وظایف و تکالیف ایشان است بحث در مطالبی بود که در کتب میخواندند و این قول علی بن ابیطالب علیه السلام خود بهترین محرض طلاب بیعت و جدال و مناقشه است که میفرماید:

وکن للعلم ذاطلب وبعث وناقش فی الحلال و فی الحرام

معمولاً برای مباحثه و مذاکره دوتن یا بیشتر از طلاب همدرس گرد میآمدند و متن درس را میخواندند و یا بهم جواب میدادند و در ضمن شروع برد و اشکال میکردند. و عموماً اشکال کنند و اشکال شونده هر دو در دفاع از خود بمنتهی حد سعی میکردند و این بحث و جدل در تعلیم و تربیت قدیم اسلامی از قدیم ترین وقت وجود داشت و هنوز هم وجود دارد و بهترین رویه تدریس و تحصیل امور و علوم نظری میباشد و از این جهت بر رویه امروزی در فرا گرفتن درس مزیت دارد بخصوص که محصل را حاضر الذهن و بیحاشه و دقیق و تیزبین بار میآورد.

ژوئیه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

از بهشت اپیکور

اگر خلقت مرد وزن بدست من میبود آنها را از روی نمونه حشرات می ساختم که پس از آنکه يك عمر بشکل کرم زندگانی کردند بیروانه تبدیل شکل پیدا کنند و در دوره کوتاه حیاتی که بشکل بیروانه دارند هیچ خیال دیگر جز آنکه عشق پیدا کرده و زیبا باشند در دلشان نیاید. اگر این توانایی در من بود جوانی را در پایان دوره زندگانی انسان قرار داده پیری را بر وی مقدم میداشتم.

آنا تول فرانسی